

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Guarantees of the Enforcement of Strategic Principles in Civil Proceedings: A Comparative Study Between Iranian and English Law

Zahra Ali¹, Behnam Habibi Dargah^{*2}, Vahid Ghasemi Ahd¹

1. Department of Private Law, Arak Branch, Islamic Azad University, Arak, Iran.

2. Department of Private Law, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran.

* Corresponding Author's Email: Behnam_habibi@kiau.ab.ir

ABSTRACT

The right to a fair trial encompasses a set of principles and rules established to protect the rights of the parties involved in legal proceedings. These guarantees, recognized as fundamental and essential human rights, are explicitly referenced in international human rights instruments such as the Universal Declaration of Human Rights, the International Covenant on Civil and Political Rights, the European Convention on Human Rights, and the American Convention on Human Rights. This right is also examined comparatively within the legal frameworks of Iran and England. This research is theoretical in nature, utilizing a descriptive-analytical method. Data collection was conducted through a library-based approach by consulting documents, books, and scholarly articles. The findings of the study indicate that if the international principles of a fair trial are implemented with precision and courage, they lead to the strengthening of public trust in fair and reliable adjudication. This is due to the fact that the integrity and proper functioning of other branches of government depend on the health and credibility of the judiciary. The principles of fair trial in civil proceedings are shared between English law and Iranian law. However, in both jurisdictions, these principles lack explicit enforceable guarantees. The enforcement mechanisms that do exist stem from the implicit acceptance of the spirit of fair trial principles, which are acknowledged within the laws of Iran and England. These mechanisms are not the result of explicit statutory provisions specifically designed to enforce the right to a fair trial.

Keywords: *principles of civil procedure, enforcement guarantees, fair trial, Iranian law, English law.*

How to cite: Ali, Z., Habibi Dargah, B., & Ghasemi Ahd, V. (2023). Guarantees of the Enforcement of Strategic Principles in Civil Proceedings: A Comparative Study Between Iranian and English Law. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 1(2), 95-114.



تاریخ ارسال: ۱۷ آبان ۱۴۰۲
تاریخ بازنگری: ۸ بهمن ۱۴۰۲
تاریخ پذیرش: ۱۷ بهمن ۱۴۰۲
تاریخ چاپ: ۱ فروردین ۱۴۰۲

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

ضمانت اجرای اصول راهبردی در دادرسی مدنی بین حقوق ایران و انگلیس

زهرا علی^۱، بهنام حبیبی درگاه^۲، وحید قاسمی عهد^۱

۱. گروه حقوق خصوصی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران.
۲. گروه حقوق خصوصی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.
* پست الکترونیک نویسنده مسئول: Behnam_habibi@kiaui.ab.ir

چکیده

حق برخورداری از دادرسی منصفانه دربرگیرنده مجموعه‌ای از اصول و قواعد است که جهت رعایت حقوق طرفین در رسیدگی به دعوای آنان پیشبینی گردیده است. این تضمینات که در اسناد بین المللی حقوق بشر، نظیر اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق مربوط به حقوق مدنی و سیاسی، کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر، به عنوان یکی از حقوق بنیادین و اساسی شناخته شده بشر مورد اشاره قرار گرفته است در حقوق ایران و انگلیس نیز مورد مقایسه است. این تحقیق از نوع نظری بوده روش تحقیق به صورت توصیفی - تحلیلی می‌باشد و روش جمع‌آوری اطلاعات بصورت کتابخانه‌ای است و با مراجعه به اسناد، کتب و مقالات صورت گرفته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که اصول بین المللی دادرسی منصفانه اگر با دقت و شهامت اجرا شود، به تقویت اعتماد عمومی به دادرسی منصفانه و معتمدانه منجر می‌شود چرا که سلامت و صحت عمل سایر قوای کشوری در گرو سلامت دستگاه قضایی است. اصول دادرسی منصفانه در رسیدگی‌های مدنی در حقوق انگلیس و حقوق ایران مشترک است. اما در هر دو حقوق ایران و دادگاه‌های انگلیس اصول دادرسی منصفانه به صراحت دارای ضمانت اجرا نبوده و ضمانت اجرایی که مطرح می‌شوند به دلیل پذیرفته شدن روح اصول دادرسی منصفانه که در قوانین ایران و انگلیس به آن اشاره شده است می‌باشد و نه اینکه ضمانت اجرای صراحتاً برای دادرسی منصفانه در نظر گرفته شده باشد.

کلیدواژگان: اصول دادرسی مدنی، ضمانت اجرا، دادرسی منصفانه، حقوق ایران و انگلیس.

نحوه استناددهی: علی، زهرا، حبیبی درگاه، بهنام، و قاسمی عهد، وحید. (۱۴۰۲). ضمانت اجرای اصول راهبردی در دادرسی مدنی بین حقوق ایران و انگلیس. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۹۵-۱۱۴، (۲)، ۱.



از نظر حقوقی، همانند سایر مقررات قانون است، با این همه، می‌توان نوعی اقتدار اخلاقی برای این اصول، در مقایسه با دیگر مقررات قائل شد. این اقتدار ناشی از کلی بودن و مشروعیت ذاتی ناشی از هدف و ارزشی است که این اصول دنبال می‌کنند. اثر اقتدار اخلاقی اصول دادرسی، در نقش این اصول در تفسیر مجموعه مقررات قانون آیین دادرسی مدنی و تکمیل خلاء و سکوت قانونی نمایان می‌شود اصول راهبردی دادرسی مدنی از یک سو نقش متقابل اصحاب دعوا و دادرس را در جریان دادرسی مدنی تعیین و از سوی دیگر، حسن جریان دادرسی را تضمین می‌نمایند. تعریف اصول راهبردی بستگی به مفهومی خواهد داشت که از حقوق بنیادین ارائه می‌گردد؛ اگر حقوق بنیادین را ترجمان واقعی دسته‌ای از هنجارهای اخلاقی، سیاسی و فلسفی بدانیم که از آبخشور آزادی، برابری، مردم‌سالاری و دولت قانون سیراب می‌شوند، اصول بنیادین را نیز باید اصولی قلمداد کنیم که ریشه در این حقوق بنیادین دارند که وجود آن‌ها باعث پایداری و دوام، و نبود آن‌ها موجب از هم گسیختگی حیات دادرسی و مشروعیت آن می‌گردد. این اصول بنیادین غیر قابل عدول هستند و قانونگذار، دادرس و طرفین دعوا مکلف به رعایت آن هستند و فقط در تعارض با سایر اصول و بدون اینکه ارزش و اعتبار خود را از دست بدهند، ممکن است بر اصل دیگر ترجیح داده شوند. این اصول ضامن اجرای عدالت در دادرسی هستند و عدول از آن به درجه‌ای از اهمیت است که می‌تواند دادرسی، ادله یا تصمیم قضایی را بی‌ارزش و بی‌اعتبار سازد. تعارض دو اصل حقوقی با بی‌عتباری یکی از آن دو پایان نمی‌یابد، بلکه فقط اصلی بر اصل دیگر تفوق داده می‌شود؛ در جایی که قاعده حقوقی اصل کلی را نادیده انگاشته، بهتر است در پی یافتن اصلی دیگر باشیم که بر آن ترجیح یافته است. بر پایه آنچه گفته شد، اگر برخی از اصول بنیادین حقوقی در زمره اصول دادرسی باشند، می‌توان آن‌ها را اصول بنیادین دادرسی نامید. از جمله اصول بنیادین دادرسی که

یکی از نگرانی‌های حقوقدانان و مردم اجرای یک دادرسی عادلانه است، اگر دادرسی عادلانه باشد حقوق اصحاب دعوا پایمال نمی‌شود، زیرا عدالت حق است و نباید به گونه‌ای دیگر دادرسی اعمال شود و ناعادلانه باشد و یکی از اهداف قوه قضاییه تأمین عدالت و حل اختلاف می‌باشد پس باید قضات به گونه‌ای عمل نمایند که یک دادرسی عادلانه را فراهم نمایند و لازمه یک دادرسی عادلانه یکسری اصول است که باید در جریان دادرسی رعایت شود حال اگر این اصول رعایت نشود باعث بی‌اعتمادی جامعه به دستگاه قضا می‌شود و آثار منفی در بر دارد، به طور مثال، یکی از آثار دادرسی ناعادلانه از جمله بی‌اعتمادی به قوه قضاییه و افزایش بی‌نظمی و گسترش جرم‌ها و ... نام برد، البته علت به وجود آمدن این آثار منفی بی‌اعتمادی مردم به دستگاه قضاییه می‌باشد چون به راههای غیر اخلاقی و غیر قانونی جهت احقاق حق خود گرایش پیدا می‌کنند و برای حل این مشکل باید دستگاه قضاییه و دولت امکانات لازم را برای یک دادرسی عادلانه فراهم نمایند. حال اگر دادرسی عادلانه اجرا شود مردم به دستگاه قضا اعتماد کرده و از بی‌نظمی و همچنین از به وجود آمدن مشکلات دیگر جلوگیری می‌شود. به طور کلی اصول راهبردی به عنوان شاه‌رگ حیاتی هر داد رسی در تحقق دادرسی عادلانه نقشی حیاتی ایفا می‌کند لذا بررسی ضمانت اجرای اعمال این اصول در نظام حقوقی ایران و کم و کاستی‌های آن حائز اهمیت بسیار است تا در زمینه موضوع تحقیق به نتایج مطلوب‌تری برسیم.

۱- مفاهیم

۱-۱- اصول راهبردی دادرسی

۱-۱-۱- در حقوق ایران

با توجه به مطالب بیان شده اصول راهبردی دادرسی را می‌توان چکیده قانون آیین دادرسی مدنی دانست؛ روح و فلسفه قانون را باید در این اصول جستجو نمود؛ بنابراین، اگرچه اعتبار این اصول،

دعوا مدیریت می‌شود. قاضی باید اطمینان یابد دعوا به سرعت و به درستی مورد قضاوت قرار می‌گیرد. دادرسی از این پس، علاوه بر حق گذاری، مسئول توضیح امکانات دادگستری (از جمله مدت زمانی که برای هر پرونده صرف می‌شود) بین اصحاب دعوا نیز هست. توزیع امکانات باید با ملاحظه ویژگی‌های خاص هر دعوا و با در نظر گرفتن سایر پرونده‌ها انجام گیرد به نحوی که امکانات مزبور به برخی دعاوی خاص اختصاص نیابد.

۱-۲-۲- دعاوی « مدنی »

۱-۲-۱- در ایران

دکتر احمد متین دفتری، دعوی را این گونه تعریف می‌کند: «دعوی عبارت از عملی است که برای تثبیت حقی انجام می‌شود؛ یعنی حقی که مورد انکار یا تجاوز قرار گرفته است. استاد لنگرودی نیز دعوی را این گونه تعریف کرده‌اند: «الف: منازعه در حق معین را گویند؛ ب: ادعای مدعی که دعوی به معنی اعم نامیده می‌شود» (Jafari Langroudi, 2008). دکتر کاتوزیان نیز دعوی را اینگونه تعریف می‌کند: «دعوی حقی است که به موجب آن اشخاص می‌توانند به دادگاه مراجعه و از مقام رسمی بخواهند که به وسیله اجرای قانون، از حقوقشان در برابر دیگری حمایت شود» (Katouzian, 2007). دکتر عبدالله شمس با بررسی بیشتری گفته است «دعوی در قوانین در سه مفهوم مختلف به کار می‌رود: اول دعوی، توانایی قانونی مدعی حق تضییع یا انکار شده در مراجعه به مراجع صالح در جهت وارد بودن یا نبودن ادعا و ترتب آثار قانونی مربوط است؛ دوم دعوی در بعضی مقررات، به مفهوم منازعه و اختلافی آمده است که در مرجع قضاوتی مطرح شده و تحت رسیدگی بوده یا می‌باشد. بنابراین دعوی، بدین مفهوم زمانی محقق می‌شود که دعوی در معنای اول (حق قانونی اقدام) به وجود آمده و دارنده‌ی حق، آن را اعمال کرده و در معرض رسیدگی مرجع قانونی قرار داده باشد. دوم، دعوی در بعضی موارد به معنی ادعا به کار می‌رود که منظور ادعایی می‌باشد که در مرجع

در قانون اساسی ایران به رسمیت شناخته شده می‌توان به حق دادخواهی و حق دسترسی به دادگاه (اصل ۳۴ ق.ا)، حق برخورداری از وکیل (اصل ۳۵ ق.ا)، حق دفاع به عنوان یکی از نتایج اصل ۳۵ قانون اساسی، حق علنی بودن محاکمات (اصل ۱۶۵ ق.ا)، اصل مستدل و مستند بودن آرا دادگاه (اصل ۱۶۶ ق.ا)، استقلال دادرسی (اصل ۱۶۴ ق.ا)، رسیدگی و صدور حکم طبق قانون (اصل ۱۶۷ ق.ا) اشاره کرد.

۱-۲-۱- در حقوق انگلیس

شناسایی ارزش بنیادین برای برخی از اصول دادرسی، این اصول را از اصول کلی حقوقی متمایز می‌کند و این تمایز در نقش و کارکرد آن‌ها ظاهر می‌شود؛ قانونگذار می‌تواند هرچند به صورت استثنا، اصول کلی حقوقی دادرسی را نقد و مقرراتی بر خلاف آن‌ها وضع نماید، اما اصول کلی حقوق دادرسی که ارزش بنیادین دارند جایگاهی بالاتر از قانون می‌یابند به همین جهت قانونگذار در وضع قانون باید به این اصول احترام بگذارد و تصویب قانون مغایر با این اصول به معنای نقد قانون اساسی است. در جهت رعایت اصول راهبردی دادرسی در حقوق انگلیس از سال ۱۹۹۸ و با لازم الاجرا شدن قواعد آیین دادرسی جدید نقش بیشتری به دادرسی در مدیریت پرونده‌ها اعطا شده است. کد جدید آیین دادرسی مدنی انگلستان، مفهوم مدیریت پرونده توسط دادرسی را وارد حقوق موضوعه این کشور نمود؛ آماده نمودن پرونده برای جلسه رسیدگی زیر نظر قاضی. مدیریت صحیح پرونده به دادگاه اختیار می‌دهد تا از تساوی اصحاب دعوا در استفاده از امکانات دادگستری در جریان دادرسی اطمینان حاصل کند. افزون بر این، مراحل آماده سازی پرونده و تحقیق، با نظارت دادرسی انجام می‌گیرد و با حذف اقدامات غیر مفید و کاستن از زمان تحقیق، به طرز چشمگیری در کاهش هزینه‌های دادگستری مؤثر است. هر پرونده به تناسب با موضوع دعوا و میزان خواسته اهمیت دعوا و پیچیدگی موضوعات مطروحه و وضعیت مالی هر یک از طرفین

خوانده و خوانده منکر وجود چنین حقی است. این تعریف با نظر فقهای اسلامی در مورد مدعی و منکر نیز مشابیهتهایی دارد.

۲- مبانی نظری

تحولات تاریخی انگلیس، مرجع مهمی برای بررسی نحوه شکل گیری حقوقی است که بیشتر بر مبنای تأکید بر تشریفات و نحوه نیل به حق توسعه یافته است. انگلستان ادامه یا ترمیم راه دشواری است که در طول زمان، شاهد وحشیگری‌های و نقض حقوق بوده است. در سه بند جداگانه به بررسی پیشینه تاریخی رسیدگی منصفانه در انگلیس (بند نخست)، آغاز آن در بستر تحولات تاریخی (بند دوم) و شرایط تمسک به انصاف در انگلیس (بند سوم)، خواهیم پرداخت.

جان آستین تمام عقاید مشرف به اخلاق دیگران درباره عدالت را وسیله‌ای برای نیل به بهترین آرمان حقوق می‌دانست. به نظر او، حقوق تنها آن چیزی است که در کتب قوانین و سایر اوامر حکومت آمده است و اخلاقیات برخلاف حقوق هیچ التزامی ایجاد نمی‌کند.

هانس کلسن، ویرایش دقیقی در نظریات آستین به انجام رسانید. به نظر او، از یک سو، بیشتر قوانین اجرا نمی‌شوند. به علاوه، اطاعت از آن‌ها لزوماً به دلیل داشتن ضمانت اجرا نیست، بلکه تهدید به ضمانت اجرا کفایت می‌کند (Kelsen, 1960). اثبات گرایان هنوز هم به ارزش کار آستین که حاصل آن پیرایش حقوق از غبار خرافات و اخلاقیات و تبدیل آن به تنها منبع التزام بود، واقفند.

تحول مفهومی عدالت، به لحاظ تاریخی در تحول استناد محاکم به این مفهوم نیز نقش داشته است. به گونه‌ای که رویه قضایی انگلستان نشان می‌دهد، تصمیم‌گیری در آرای قدیمی‌تر به استناد عدالت طبیعی بوده که برای مثال، حق ارث به نحو عمودی^۱ و انعقاد قرارداد با قصد باطنی^۲ از آن ناشی شده است. استناد به آن

قضای مطروح نشده و یا ادعایی که در خلال رسیدگی به عنوان امر تبعی مطرح می‌شود (Shams, 2006). به نظر می‌رسد تعریف اول، تعریف حق دادخواهی و تعریف دوم، تعریف دعوی به مفهومی که در دادرسی مدنی مطرح است، می‌باشد.

دعوی خصوصی ناشی از جرم به منظور جبران ضرر و زیان مادی، معنوی یا از بین رفتن منافع ممکن -الحصول از سوی بزه‌دیده اقامه می‌شود؛ اما این دعوا شامل هر دعوی نیست که منشأ آن جرم باشد؛ زیرا بعضی دعوی ناشی از جرم، ماهیت کاملاً مدنی دارند، مانند دعوی طلاق ناشی از رابطه نامشروع.

۱-۲-۲- در حقوق انگلیس

در حقوق انگلیس نیز به نظری رسید دعوی مدنی که به تبعیت از دعوی عمومی در دادگاه‌های کیفری اقامه می‌شوند دارای ماهیت مدنی بوده که برای تحصیل سریع جبران خسارت ناشی از جرم با حداقل هزینه مطرح می‌گردد. موضوع دعوی خصوصی در معنای عام کلمه، علاوه بر درخواست ضرر و زیان، شامل هزینه دادرسی، اعاده وضع به حال سابق و استرداد اموال حاصل از جرم نیز می‌باشد. همچنین مشخص شد که برای استرداد اموال و اشیاء حاصل از جرم شرایطی شامل موجود بودن عین مال، منقول بودن و امکان تسلیم ضروری است و برای مطالبه آن‌ها نیازی به تقدیم دادخواست نمی‌باشد. دعوی خصوصی ناشی از جرم در مقایسه با دعوی عمومی، نقاط افتراق و اشتراکی دارد و از نظر هدف، مدعی، مدعی علیه و صلاحیت با دعوی عمومی، متفاوت است و از منظر منشأ و صلاحیت دادگاه کیفری، به دعوی عمومی، شباهت دارد (Hormozi et al., 2018).

تعریف قانون آیین دادرسی مدنی انگلیس از دعوی به حقیقت نزدیک‌تر می‌باشد؛ زیرا تعریف یادشده نزاع را از زاویه‌ی هر دو طرف دعوی نگاه می‌کند، چرا که در واقع خواهان مدعی حقی از

² - Lessee v. Dorrance [Dallas, 1795].

¹ - Calder v. Bull (1798).

قسمت از اعلامیه استقلال که، «هر کس حقوق غیرقابل انکاری دارد» و نیز استفاده از اصطلاحاتی همچون «اصول عدالت طبیعی»، تنها وسیله‌ای برای مشروع ساختن احکامی بوده که خودسرانه و بدون استناد به منشأ قانونی یا منبع امره ملموس صادر می‌شده است.

طرح دیدگاه تجربی ساختن حقوق از سوی هولمز (Grey, 1988) که مطابق با آن، «حیات حقوق بدون اینکه منطقی باشد، بر مبنای تجربه است»، هرچند دیری نپایید؛ اما این تأثیر را داشت که استناد به الفاظ موسع و قابل تفسیری همچون حقوق و عدالت طبیعی از سوی قضات، برای توجیه آرای شخصی‌شان را به حداقل رسانید. تحولات دیگری که می‌توان آن‌ها را در راستای برجستگی انصاف در محاکم تحلیل کرد، دیدگاه دانشمند دیگری به نام لانگدل بود که حدود سال ۱۸۰۰ میلادی، به زعم خویش فلسفه را از پای درآورد. به نظر لانگدل (Speziale, 2018)، مطالعه آرای محاکم مبین آن است که حداقل در بزنگاه، آنچه که روی می‌دهد و به کار می‌آید، قواعد منظم، متحدالشکل و منسجم حقوقی که در کتاب‌ها آمده‌اند، نیست. بلکه، این شرایط و اوضاع و احوال حاکم است که نحوه بازی را تعیین می‌کند و ممکن است منجر به تصمیمی شود که مجموعی از بسیاری از قواعد یا متفاوت از تمام آنهاست. این همه سیلان و عدم ثبات در مفاهیم حقوقی را هیچ کس نپذیرفت. حتی تحولات بعدی از حیث انقلاب صنعتی و فناوری، به لحاظ تجربی هم اثبات کرد که برخی از اصول حقوقی، همانند تحلیل صحیحی که از عدالت طبیعی و حقوق فطری همچون زندگی و آزادی به عمل می‌آید، برین هستند و با گذشت زمان از بین نمی‌روند.

تحولات و ناراضیاتی‌هایی که در انگلستان به وجود آمده، به ویژه آنچه که در مورد حقوق سیاه پوستان بود، منجر به اصلاحیه چهاردهم قانون اساسی، پس از اندک زمانی جنگ داخلی و آشوب بود. این اصلاحیه که به سال ۱۸۶۸ تدوین یافت، متضمن بحث مهم دادرسی با قید «تشریفات صحیح» بود.

علی رغم اختلافاتی که در تفسیر مفهوم «تشریفات صحیح»^۱ و نحوه ارتباط آن با سایر اصول دادرسی در اصلاحیه‌های پنجم و هشتم قانون اساسی وجود داشت، پرونده سیندر علیه ماساچوست^۲، پاره‌ای از ابعاد قضیه را آشکار ساخت. در تحلیل مسأله تأکید شد که، «اصل عدالت در سنت‌ها و وجدانیات مردم به نوعی جای دارد که می‌توان آن را بنیادی محسوب داشت». در سال ۱۹۳۷، در پرونده پالکو علیه کانکتی کات^۳، که در دیوان عالی ایالات متحده مطرح شد، قاضی کاردوزو با تحلیل مفهوم «تشریفات صحیح» اعلام کرد که آن‌ها آن چنان تشریفات هستند که بدون آن، نیل به انصاف و نظام عادلانه دادرسی غیرممکن می‌شود. با قید اینکه اگر آزادی و عدالت زیرپا گذاشته شوند، نمی‌توان از وجود آن‌ها سخن گفت (Miller, 1940).

در سال ۱۹۵۲، به هنگام طرح پرونده راجین، در لندن، که در آن محتوای معده مردی، بدون رضایت او و بدون دلیل خالی شده و از مواد مخدر - به عنوان ادله حاصله به شیوه نامشروع - به مثابه مستمسکی برای صدور حکم علیه وی استفاده شد، تفسیری احساسی از تشریفات صحیح ارائه شد. دیوان رأی صادره را به دلیل فقدان تشریفات صحیح نقض کرد. قاضی فرانکفورت، بر عدم ترادف معنایی تشریفات صحیح و حقوق طبیعی اظهار نظر کرد. او به جای تلاش برای مرتبط ساختن این دو اصطلاح، تشریفات را مفهومی دانست که فقدان آن «وجدان را می‌لرزاند» و «حس عدالت

^۱ - Palko v. Connecticut (1937); At: Goldstone, Bernard, "Constitutional Law: Due Process of Law: Freedom from Unreasonable Search and Seizure: The Admissibility of Illegally Seized Evidence", Michigan Law Review, Vol. 48, No. 1, Nov., 1949. pp. 118-121.

^۲ - Due Process.

^۳ - Snyder v. Massachusetts (1934); At: Lathrop, Arthur B, "Constitutional Law: Criminal Law and Procedure: Presence of Accused during Arguments of Law", Michigan Law Review, Vol. 41, No. 5, April 1943, p. 966.

جویی» را بر می‌انگیزد. فرانکفورتر در آنجا از حقوق بشر و حیثیت انسان سخن گفت و تحقیق علمی را به عنوان قسمتی از تشریفات صحیح محسوب داشت.

تافته‌ی لانگدل، استاد و رئیس دانشگاه هاروارد، درباره حصری بودن اصول حقوقی (Speziale, 2018)، در عین امکان توسعه در نظام حقوقی، توسط هوفلد^۱ با عنوان چیزی که او آن را اصول علمی حقوق نام نهاد، بافته شد (Hohfeld, 1913). روش لانگدل، طرز مطالعه در حقوق و عدالت را از سیستم حقوقی انگلیس که مبتنی بر بررسی رویه قضایی و پرونده‌ها بود، به بررسی ماهوی تغییر داد که خود زمینه آثار دقیقی را در فلسفه عدالت و عدالت تشریفاتی فراهم ساخت.

قواعد حقوقی در تحلیل انصافی، نه مثل بُتن هستند که نتوان از جایشان تکان داد و نه جهانی هستند که بتوان آن‌ها را بدون دلیل به همه تحمیل کرد. چنین قواعدی همواره در معرض تغییرات چشمگیر قرار دارند. گسترده شدن حوزه مسئولیت غیر قراردادی و محدود شدن حاکمیت اراده طرفین و ماهیت الزام آور قرارداد از آثار این بحث به شمار می‌آید که در حقوق انگلیس به موجب رویه قضایی و در حقوق ایران، بر طبق تئوری‌های حقوقی منبعث از نیازهای مدرن مطرح گردیده‌اند.

در چنین فضای مشوشی، وظیفه مکتب اثبات گرایی، یافتن اصول عادلانه بنیادین، جهانی و همیشگی و تحمیل آن‌ها به حقوق موضوعه بود. دخالت عنصر دیگری به نام «دادرسی» که در مقام عمل، باید همان حقوق موضوعه وضعیت موجود را اجرا کند، چالش دیگری را پیش می‌کشید: قانون می‌تواند هر حکمی را صادر کند و دادرسی نیز می‌تواند با آن هر کاری را که می‌خواهد انجام دهد. نتیجه آن است که قانون به جای پیوند با اخلاقیات، حقوق طبیعی و منطقی، وابسته به عملکرد دادرسان می‌شود (Holines, 1996).

نتیجه چنین تحلیلی، به راستی که پوچی قواعد حقوقی است. چرا که باید به جای سخن گفتن از عدالت و انصاف در دادرسی، حقوق را صرفاً به پیش بینی آنچه که قضات در آینده انجام خواهند داد، تعریف کرد. در حقوق انگلیس چنین تحلیلی این بحث را القا می‌کند که رویه قضایی، پیش بینی ماهیت و کیفیت تصمیم‌گیری در پرونده‌های آتی را کنترل می‌کند و اساساً همین باور، قواعد حقوقی را تشکیل می‌دهد. بنابراین، عدالت و انصاف تنها راهنمای آن دسته از قضاتی است که ضمن داشتن شمه حقوقی، فرصت کافی برای فکر کردن به آن را داشته باشند.

لولین^۲، (از مکتب واقع‌گرایان)، دو سبک متفاوت برای حقوق را ذکر می‌کند. نخست سبک رسمی که بر طبق آن و بر مبنای اثبات گرایی، قانون منطق صرف و اجرای دقیق آن در تمام پرونده‌ها، اعمال حقوق محسوب می‌شود. این توصیف از حقوق، غیردقیق و نامناسب ارزیابی شده است.

روش دوم که لولین آن را سبک برتر می‌نامد، به نحوی است که در آن سابقه قضایی، تنها نقش راهنما را ایفا می‌کند. در این سبک، به بهترین‌های هر یک از نظام‌های حقوقی توسل می‌شود و نیز مقتضیات اجتماعی، اوضاع و احوال و شرایط و اخلاق مدنظر قرار می‌گیرد (Llewellyn, 1960). لولین، هدف نخستین حقوق را عدالت یا انصاف می‌داند. به همین دلیل، تمام ساز و کارها و مشتقات حقوق باید بدو با لحاظ این اصل بنیادین پایه ریزی شود. بر خلاف هارت که احیاگر فایده گرایی بتنام در لباس اثبات گرایی بود. شاگرد وی، رونالد دور کین، اصول بنیادینی را برای حقوق همانند قاضی فرانکفورتر تعریف کرد و از آن‌ها برای انتقاد از استاد خویش بهره جست. او پرونده‌های مطروحه را به آسان و مشکل تقسیم بندی می‌کرد. به نظر وی، در قضایای آسان نیازی به یافتن اصول بنیادین وجود ندارد و می‌توان با تمسک به سابقه قضایی تعیین تکلیف کرد. برعکس، در پرونده‌های سخت، قاعده خاصی

² - Karl N. Llewellyn (1893-1962).

¹ - Wesley Newcomb Hohfeld (1879-1918).

که راهگشا باشد، وجود ندارد. لذا قضات باید بر حسب صلاحدید خویش عمل نمایند. برخلاف هارت و اثبات گرایان دیگر که قاضی را به هیچ یا حداکثر به لحاظ ملاک فایده گرایی محدود می‌کردند، در منظر عدالت طبیعی دور کین، قضات باید اصول مقبول حقوقی را مبنای عمل قرار دهند. بنابراین، دادرسی معیار عملی ساختن قانون و اصول حقوقی به شمار می‌آید و این اختیار، او را در مقامی قرار می‌دهد که می‌تواند با چینش صحیح استدلال‌ها و انحراف از مقررات سختگیرانه به سوی قواعد نرم‌تر، عدالت و انصاف را به اجرا بگذارد.

ثبات در عقیده و برابری بین همگان، از اصول مدنظر دور کین است که آن‌ها را به مفهوم متفاوت از راهبردهای قضایی ارائه می‌کند. علی‌رغم شائبه‌هایی که در اساس فیلسوف بودن، چرایی نامعلوم تفکیک میان اصول بنیادین و حقوق و راهبردهای دادرسی از سوی وی و قبول او تنها به احترام استادش هارت وجود دارد، امروزه صحت دیدگاه‌های دور کین در باب اینکه حقوق را تنها به اصول بنیادین آن می‌توان تحلیل کرد، اثبات شده است (Miller, 1940).

در مکتب واقع گرایی یکی از متفکرین برجسته این مکتب، به نام آلف رُز^۱، بر این اعتقاد است که «شعور حقوقی» معیاری کلیدی به شمار می‌آید که حقوق سازان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و بر همین اساس در صدور احکام قضایی مؤثر می‌افتد. این شعور، در همه کسانی که به نحوی با حقوق در ارتباطند هرچند به نحو متفاوت وجود دارد (Zahle, 2003).

از مجموع نظریات فوق، به خصوص از جمع میان دیدگاه‌های اثبات گرا و واقع گرایی تجربی یا اخلاقی حقوق، می‌توان دریافت که هر قسم از اصول حقوقی که در مقام دادرسی معرفی گردند، باید در مجرای انصاف توجیه شوند و دارای ضمانت اجراهای لازم باشند و فقط تردید در آن است که تا چه حد می‌توان بر دامنه این

تحلیل و در نتیجه، به اختیار دادرسی در تمسک به راه حل‌هایی که به وجدان وی نزدیک‌ترند، افزود. اثبات گرایی، حقوق را علم و قانون را منظر محض دادرسی می‌داند که هرچه بخواهد را باید «فقط» در آن بیابد. تجربه گرایان، جامعه و در نتیجه انعطاف را ملاک قرار می‌دهند و واقع گرایان بر این عقیده‌اند که هیچگاه به خصوص اگر نظام قضایی نخواهد نمی‌توان با قانون، دادرسی را اداره کرد. اتفاقی که در ساختار بدنی انگلستان روی داده و در آن، همواره قانون به عنوان عضوی خارجی «پس زده» شده است.

۳- پیشینه دادرسی و دادرسی منصفانه

به طور قطع، تفکیکی که امروزه میان دادرسی‌های مختلف از نظر نوع دعوی یا مراحل دادرسی وجود دارد، در گذشته‌ای دور نبوده است. در حقیقت، دادخواهی و روند منجر به نتیجه‌ی آن، محصول تحولاتی است که در طول زمان، اندیشه‌های قضایی و رویه عملی را متأثر ساخته و بر مبنای آن چهارچوب قابل قبولی برای رسیدگی به دعاوی ارائه شده است. اما قائل شدن به نقطه شروع برای دادرسی - حداقل به مفهوم منسجم یا قابل اعتماد آن - هم در حقوق ایران و هم در کامن لا دیده می‌شود. در این بخش، ضمن چهار مبحث جداگانه به بررسی کلی پیشینه، گستره و ادبیات تحقیق خواهیم پرداخت. تاریخچه دادرسی و دادرسی مدنی در مبحث نخست، جایگاه انصاف در پیشینه دادرسی مدنی در مبحث دوم، تحول تاریخی دادرسی مدنی و ورود قواعد عدالت و انصاف در مبحث سوم و گستره و ادبیات تحقیق در مبحث چهارم این بخش مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

فیصله اختلافات از طریق رجوع به شخص ثالث، و نه اقدام شخصی یا قبیله‌ای، از پیشرفت‌های مهم بشر در طول تاریخ به شمار می‌آید. این امر، نتیجه منطقی شدن زندگی انسان و تفکر به راه حل‌های کم دردسر در طول تاریخ بوده است. ادیان آسمانی، تحولات خاص تاریخی و انقلاب‌های مردمی نیز در این مهم نقش

¹ - Alf Niels Christian Ross (June 10th, 1899 - August 17th, 1979).

خصوصی به «انصاف» است که هم در میثاق حقوق مدنی و سیاسی و هم در کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، از کلمه «محکمه» به جای «دادگاه» استفاده شده است.^۱

وصف فاعلی و تضمین کننده دادرسی منصفانه منجر به آن شده که افراد به این حق، بیش از سایر اقسام حقوق بنیادین در محاکم بین المللی حقوق بشر - از جمله دیوان اروپایی حقوق بشر - به توسل نمایند (Ashouri, 1999). در تحلیل دقیق‌تر، قائل شدن حق بر دادرسی منصفانه به مفهوم «جدی گرفتن حق‌هاست»^۲. بدین معنی که سازمان‌های مدافع حقوق بشر، تنها زمانی می‌توانند ادعای حمایت از این حقوق را مطرح سازند که ساز و کار قضایی دقیق و غیر قابل گریزی در خصوص آن‌ها ارائه نموده باشند.

همان گونه که در پرونده نیلسن (Valentine, 1962)، مورد تأکید قرار گرفته، آنچه که در اسناد بین المللی حقوق بشر مقرر گردیده، تمام ارکان تضمین کننده حق بر دادرسی منصفانه نیست. کما اینکه امکان دارد، با وجود آن‌ها دادرسی انجام گرفته، غیر منصفانه باشد. برای مثال، برگزاری دادرسی راجع به آن دسته از دعاوی که نیاز به حضور هیأت منصفه دارد، بدون هیأت مذکور، به طور قطع تخلف از استانداردهای دادرسی منصفانه در آن مورد خاص تلقی می‌گردد. هرچند که اسناد بین المللی، هیچ گاه به نقش و جایگاه «هیأت منصفه» در دادرسی منصفانه اشاره نکرده‌اند. برای اجتناب از این اشکال، همان گونه که در پرونده آمریکایی استس علیه تگزاس^۳، نیز تصریح شده، کشورها باید در موارد سکوت اسناد بین المللی، مقررات داخلی خویش را که در آن معیارها و اصول راهبردی دادرسی و نیز ضمانت اجرای عدم مراعات آن‌ها ذکر گردیده، مبنای عمل قرار دهند.

بسیاری ایفا کرده‌اند. این مبحث به تاریخچه دادرسی و دادرسی مدنی در ایران و انگلیس اختصاص دارد که ضمن گفتارهای جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۴- وصف تضمین کننده (ضمانت اجراهای) حق بر دادرسی منصفانه

برخلاف برخی از حقوق بنیادین بشر که نباید مانعی در راه تحقق آن‌ها ایجاد گردد؛ همانند آزادی و حق حیات که در صورت فقدان مانع استمرار می‌یابند و استثنای آن باید به طور دقیق و مبتنی بر مبنای حقوق بشر تعریف شود؛ حق بر دادرسی منصفانه از هر جهت وصف فاعلی دارد. یعنی چنین نیست که دولت با سکوت خود در مقابل مصالحه و سازش افراد، بتواند این تکلیف بین المللی خویش را به انجام برساند؛ بلکه دولت موظف به «پویایی» و فراهم ساختن تمهیدات و وسایلی است که برای نیل به دادرسی منصفانه ضرورت دارد.

در این خصوص، باید ضمن قانون اساسی یا هر مقرر لازم‌الاجرا دیگری، اصل استقلال نظام دادرسی از یک سو و استقلال دادرسان هم از سایر قوا و هم از نهاد دادرسی تصریح شده و زمینه‌های عملی تحقق آن فراهم شود. بنابراین، وجود و سلامت محکمه‌ای که بر مبنای قانون، برای حل و فصل اختلافات تشکیل می‌شود، نخستین قید دادرسی منصفانه است که اقدام به آن از تکالیف دولت‌هاست. این امر، البته بدین معنی نیست که اشخاص نتوانند بر مرجعی دیگر که بر مبنای انصاف دادرسی می‌کند، توافق نمایند. پس از فراهم شدن دادگستری سالم، یا در مورد محاکم غیردولتی، با تراضی طرفین بر ساختاری معتدل، دادرسی توسط شخص یا اشخاصی بی‌طرف آغاز و به وسیله همان شخص یا اشخاص به پایان می‌رسد. فی الواقع برای زدودن شائبه عدم تقید محاکم

^۱ - Travaux Préparatoires of International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights 1966.

^۲ - برای دیدن تحلیل فلسفی «جدی گرفتن حق‌ها» که توسط رونالد دور کین، در مقاله‌ای به همین عنوان به کار رفته، نک: دکتر محمد راسخ، حق و مصلحت، چاپ اول، طرح تو، تهران ۱۳۸۱.

^۳ - Estes v. Texas, 381 U.S. 532 (1965).

در این مبحث به بررسی ضمانت اجراهای برخی از مصادیق اصول دادرسی مدنی خواهیم پرداخت .

۴-۱- عدم رعایت اصل برائت

اصل برائت یکی از مهمترین تمهیدات قانونی برای عادلانه تر کردن دادرسی‌ها می‌باشد. اصل برائت در حقوق به این معنی است که بنای دادرسی بر عدم ارتکاب جرم توسط افراد است، مگر اینکه با رسیدگی صحیح و عادلانه، جرم فرد در یک مرجع صالح قانونی ثابت شود. پیش از اثبات تقصیر فرد در دادگاه صالح و به موجب قانون، هر نوع اظهارنظر درباره مسئولیت و مجرمیت وی نقض پیشفرض مورد بحث تلقی می‌شود. این تعریف از اصل سی و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به خوبی استنباط می‌شود. چنانچه این اصل بیان می‌دارد که: «اصل برائت است و هیچکس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود، مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد». در صورت عدم رعایت این اصل در دادگاه و صدور رای، طبق بند ۳ ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی اگر عدم رعایت آن به درجه‌ای از اهمیت باشد که رای را از اعتبار قانونی بیندازد، حکم یا قرار نقض می‌گردد.

۴-۲- عدم رعایت اصل دادرسی توسط مقامی بی‌طرف

یکی دیگر از اصول مهم دادرسی، اصل دادرسی توسط مقام بی‌طرف می‌باشد. منظور از اصل استقلال و بیطرفی مرجع رسیدگی کننده آن است که اولاً، قضات بدون جانبداری سیاسی، حقوقی و اعتقادی به وظیفه خویش بپردازند و ثانیاً، رسیدگی قضایی باید مستدل، مستند و در چارچوب قوانین حاکم باشد. درباره تامین این حق و رعایت این اصل در بند ۱ ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر چنین آمده است: «هرکس با مساوات کامل حق دارد که دعوايش به وسیله دادگاه مستقل و بی‌طرف، منصفانه و علناً رسیدگی شود». برخلاف مقررات و اسناد بین‌المللی که صراحتاً از بی‌طرفی دادگاه سخن گفته اند، در مقررات ایران کمتر به

صراحت از بیطرفی در دادرسی سخن رفته است و باید بیطرفی را در قالب الفاظ و عناوین قوانین استنباط کرد.

از سوی دیگر خود قاضی نیز شخصاً نباید در دعوا نفعی داشته باشد که ایراد رد دادرس در آیین دادرسی مدنی برای همین مهم پیشبینی شده است. اگر قاضی با یکی از طرفین دعوا به نحوی خویشاوندی داشته باشد، یا سابق بر این در یک روند قضایی با وی بوده باشد؛ صلاحیت رسیدگی به پرونده را نخواهد داشت و در صورت رسیدگی به چنین پرونده‌های حکم آن قابل نقض خواهد بود. به همین دلیل است که در پرونده‌های مدنی، قاضی صرفاً باید بر اساس واقعیات ارائه شده توسط طرفین دعوا قضاوت کند و حق ندارد خود راساً وظیفه کشف حقیقت را بر عهده بگیرد، یا به یکی از طرفین دلایلی را القا کند که بر نتیجه نهایی دادگاه اثر بگذارد.

۴-۳- عدم رعایت اصل علنی بودن دادرسی

یکی از عوامل موثر تحقق «عدالت اجتماعی» که از دیدگاه قرآن مجید هدف اصلی رسالت پیامبران الهی تلقی شده است، تثبیت و توسعه «امنیت قضایی» در جامعه است (Goldoust Joibari, 2008). براساس این قاعده دادگاه‌ها باید به طور علنی به اتهام وارد به متهم رسیدگی کنند. به موجب این خصوصیت حضور افراد در جریان برگزاری محاکمه آزاد است. رسانه‌های گروهی می‌توانند ضمن حضور در محاکمات نوعی نظارت مردمی برای روشن شدن افکار عمومی مبادرت ورزند. علنی بودن محاکمات نوعی نظارت مردمی برای ملاحظه کیفیت تحقق اجرای عدالت، احقاق حقوق متضرر از جرم، رعایت حقوق دفاعی متهم و نیز تأمین منافع جامعه در تعقیب بزهکاران است .

مولا علی(ع) جلسات دادرسی و محاکمه افراد را در مسجد جامع کوفه ترتیب می‌دادند. همچنان که مؤلفان نظام دادرسی اسلامی استنباط کرده اند. فلسفه جلسات دادرسی در مسجد، رعایت اصل

علنی بودن جلسه ی رسیدگی و تسهیل حضور مردم در جلسه ی دادرسی بوده است (Hashemi, 2008):

اصل بر این است که جلسات دادگاه علنی است مگر اینکه غیر علنی بودن را دادگاه لازم بداند. تشخیص منافات علنی بودن جلسه با عفت عمومی یا نظم عمومی با دادگاه است. اما در دعاوی خصوصی در صورتی که طرفین دعوا درخواست کنند، دادگاه مکلف است محاکمه را به طور سرّی برگزار کند. اصل علنی بودن دادرسی وضعیتی است که در آن بدون ایجاد مانع بر سر راه حضور افراد عادی و رسانه های عمومی جلسات رسیدگی به اتهام متهم تشکیل و اداره می شود. این اصل امروزه یکی از مولفه های مهم دادرسی منصفانه و حقی از حقوق بشر محسوب می شود. اسناد حقوق بشری مختلف از جمله ماده ۱۴ میثاق بین المللی حقوق مدنی و بند ۱ ماده اعلامیه حقوق بشر، بر علنی بودن رسیدگی تأکید کرده اند. در همین باره، اصل ۱۶۵ قانون اساسی مقرر کرده است: «محاکمات علنی انجام می شود و حضور افراد بلامانع است، مگر آنکه به تشخیص دادگاه، علنی بودن آن منافی عفت عمومی یا نظم عمومی باشد یا در دعاوی خصوصی، طرفین دعوا تقاضا کنند که محاکمات علنی نباشد». در صورت عدم رعایت این اصل در محاکمات جز در موارد استثناء، از موارد نقض حکم یا قرار طبق بند ۳ ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی می باشد.

جدای از همه اعلامیه های قضائی و قوانین ماهوی حقوقی، منفعت عمومی به طور مختصر در حقوق انگلستان با توجه به ماده ۶ از کنوانسیون اروپایی حقوق بشر^۱ مورد تأکید واقع شده است. این فاکتورها در واقع ریشه های CPR در دو گزارش «دسترسی به عدالت»^۲ است و شاید به طور کمی نیز به طور کنایه دار مربوط به قواعد جدیدی باشد که به مسئله دسترسی عمومی به دادگاه در مقررات متفرقه مربوط به جلسات استماع می پردازد که در بخش ۳۹ مقررات CPR مدنظر قرار داده شد. اصل کلی که در بخش ۳۹

مقررات CPR پیشبینی شده این است که جلسات رسیدگی علنی برگزار شود. البته بخش (۵) ۲/۳۹ از این مقررات به این مقوله تأکید دارد درجایی که یکی از عناوین مشخص شده وجود داشته باشد و یا درجایی که منافع عدالت خواهانه این ضرورت را ایجاب کند، جلسه رسیدگی می تواند به طور خصوصی و غیرعلنی نیز برگزار شود که به طور موسع این موضوعات در استثنائات ماده ۶ کنوانسیون مشخص شده است. در این راستا به طور مشخص این استثنائات در مواردی که جلسه دادرسی حاوی اطلاعات محرمانه است (از جمله اطلاعات مربوط مسائل مالی شخصی) و اطلاعات عمومی که جنبه محرمانه بودن آنها ممکن است آسیب ببیند، محقق می شود. وجود این استثنائات در حقوق انگلستان درباره اصل علنی بودن دادرسی، درواقع بخشی از حق کلی دادرسی منصفانه محسوب می شود. در این رابطه باید بیان کنیم که علی رغم شناخت تقریباً جهانی از اهمیت حق محاکمه منصفانه به طورکلی و در پرونده های مدنی به طور خاص، عناصر قانونی متشکله این اصل متنوع و دائماً در حال تکامل هستند. چه چیزی حق برخورداری از یک دادرسی منصفانه را در آیین دادرسی مدنی تشکیل می دهد، به اسناد بین المللی و رویه قضایی دادگاه اروپایی حقوق بشر ارجاع داده می شود که چهل و هفت کشور اروپایی با تفاسیری به آن متعهد شده اند.

با توجه به اینکه فلسفه دادرسی علنی، اطلاع مردم از رسیدگی های قضایی و ایجاد عدالت در جامعه می باشد نباید هیچ مانعی برای دسترسی مردم و حتی رسانه های ارتباط جمعی از نحوه رسیدگی به پرونده ایجاد کرد و باید بپذیریم که اجرای این اصل نه تنها باعث تضعیف دادگستری نمی شود بلکه اعتماد مردم به دستگاه قضایی و بالتبع حاکمیت را نیز افزایش می دهد. با توجه به اهمیت این اصل نظام های مختلف قضایی از این اصل به عنوان یک ابزار جهت کنترل قاضی در انشا و صدور رأی بهره جسته اند. حقوق

² Access to Justic

¹ European Convention on Human Rights

ایران با توجه به سابقه فقهی در موضع قانونگذاری و همچنین وجود محاکم شرع در قبل از دوره قانونگذاری همسان با حقوق انگلیس بوده است. آنچه تفاوت این دو نظام را در اعمال این دو اصل از یکدیگر افتراق می‌دهد، اولاً، فلسفه و هدف این موضوع است. بدین نحو که در حقوق ایران و فقه هدف از علنی بودن رسیدگی نه تنها تحقق عدالت در اختلاف حاصله بین متداعیین است بلکه غایتی فراتر داشته و اجرای این اصل واجد جنبه‌های اخلاقی می‌گردد و علنی بودن رسیدگی را پسندیده می‌داند. در مقابل کارکرد این اصل در حقوق انگلیس صرفاً جنبه‌های اقتصادی را در نظر داشته و فارغ از جنبه‌های اخلاقی، صرفاً سعی در شفاف سازی رسیدگی با توجه به خواسته‌های مردم را دارد. وجه افتراق دیگر این دو نظام نیز اولاً در تکلیف قاضی در اجرای این اصل است. بدین نحو که بر مبنای نظر مشهور در فقه اسلامی و حقوق ایران، قاضی مخیر در اجرای این اصل بوده و ضمانت اجرایی در این خصوص وجود ندارد درحالی که در حقوق کامن لا این موضوع به نحو الزام برای قاضی بیان شده است. ثانیاً، در مواردی استثناء است. نظام حقوقی اسلام صرفاً در موضع حفظ آبروی اشخاص، رسیدگی غیرعلنی را جایز می‌داند. هرچند مانع از محاکمه علنی افراد نمی‌گردد. در مقابل حقوق انگلیس با توجه به مباحث مطروحه در حوزه تجارت و اهمیت اسرار تجاری، ممنوعیت‌هایی در این حوزه در نظر گرفته است. ممنوعیت‌هایی که به نظر بنده منطقی بوده و لازم است در قوانین برای آن چاره اندیشی گردد. هرچند در قوانین داخلی امکان غیرعلنی بودن در محاکم با خواست متداعیین ممکن است ولی باید توجه داشت که اهمیت موضوعات تجاری می‌تواند در بسیاری از موارد ضروری باشد. لذا خلأ پیشبینی غیرعلنی بودن در برخی رسیدگی‌های تجاری و خاص با توجه به عدم وجود الزام به علنی بودن در مبانی فقهی و قانون، وجود دارد. باین وجود اجرای این اصل را درجایی

که مربوط به مسائل خصوصی افراد و یا امور خانوادگی است باید تا حدود زیادی بنا به اختیار اصحاب دعوا محدود کرد؛ در این خصوص پیشبینی ضمانت اجرایی ازجمله عدم اعتبار رسیدگی صورت گرفته و تخلف انتظامی در مواردی که دادرسی بدون دلیل منطقی مانع از رسیدگی علنی می‌شود موجب می‌شود کیفیت رسیدگی جهت اجرای عدالت بالا رفته و از سوی دیگر باید به این نکته اشاره کرد که صرف امکان اخلال در نظم توسط افراد حاضر در جلسه نباید مستمسکی برای مجوز برگزاری غیرعلنی جلسات شود و با در نظر گرفتن راهکارهایی ازجمله مجازات برای اخلال کنندگان در نظم جلسه اعم از اصحاب دعوا و حاضرین و مدیریت صحیح جلسه توسط قاضی این مشکل هم به راحتی قابل رفع می‌باشد.

۴-۴- عدم رعایت اصل بهره مندی از وکیل

حق داشتن وکیل تحت عنوان اصل بهره مندی از وکیل یکی از اصول دادرسی عادلانه است و رعایت آن عدالت را تأمین می‌کند. در اسناد حقوق بشری و در قوانین داخلی اکثر کشورها حق داشتن وکیل یکی از حقوق اساسی برای برقراری یک محاکمه عادلانه و تضمینی برای حفظ حقوق شهروندان است. اصل الزامی بودن حق داشتن وکیل در کلیه مراحل دادرسی، خصوصاً دادرسی‌ای کیفری در قوانین عادی و اساسی کشورمان پذیرفته شده و به عنوان اساسی ترین تضمین‌های حقوق دفاعی متهم پذیرفته شده است و شرکت وکیل مدافع را در جرائم مستوجب قصاص نفس، اعدام، رجم و حبس ابد اجباری کرده است (Ashouri, 1999). حال در صورت عدم رعایت این حق در دعاوی، موجب نقض حکم یا قرار می‌شود.

به لحاظ تاریخی، در انگلیس حق دسترسی به مشاور و معاضدت قضایی ابتدا در دعاوی کیفری به رسمیت شناخته شده و سپس به پرونده‌های حقوقی کشیده شده است. در یک پرونده^۱ پس از

^۱ - Hovey v. Elliot (1897), US Case.

از این رو، مقررات حمایتی و معاضدتی برای تضمین حق دسترسی برابر به دادگستری و حق بر دادرسی منصفانه، ضروری به نظر می‌رسد. بر همین اساس در حقوق ایران، به موجب ماده ۲۴ قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵، کسانی که قدرت تأدیه حق الوکاله ندارند، می‌توانند از قانون وکلای دادگستری تقاضای وکالت معاضدتی نمایند که در صورت احراز شرایط، چنین امکانی برای ایشان فراهم خواهد شد.

نیز مطابق با ماده ۵۱۳ ق.آ.د.م، مُعسر پس از اثبات اعسار، می‌تواند از وکیل معاضدتی بهره‌مند شده و موقتاً از پرداخت حق الوکاله معاف شود (Shams, 2006).

برای امکان استفاده از امتیاز وکالت یا مشاوره‌ی حقوقی رایگان، ناتوانی مالی در هنگام تقاضا کفایت می‌کند و در این حق تفاوتی میان خواهان و خوانده وجود ندارد. به طور کلی هر شخصی که درصدد اثبات حقانیت یا برائت خود در مراجع دادگستری باشد، می‌تواند با فرض تحقق تهیدستی و جزمی و قابل دفاع بودن ادعا یا منطقی بودن دفاع، از امکان حقوقی رایگان بهره‌مند شود. در توضیح قید اخیر باید تأکید کرد که در حقوق کشورمان و نیز در کامن‌لا، دعوائی که در آن بی‌حقی خواهان یا غیرقابل دفاع بودن موضع خوانده، آشکار باشد، تقاضای وکیل معاضدتی یا مشاوره‌ی حقوقی پیش از طرح دعوا پذیرفته نمی‌شود. زیرا در دادرسی رقابتی، موضعی که به دلیل ضعف فاحش، عرفاً قابل دفاع نیست، تغییر شخص دفاع‌کننده از عامی به ماهر آن را قابل دفاع نمی‌سازد (Beaney, 1963). باید توجه داشت که دادرسی مدنی، نبرد اصول و قواعد است، نه افراد و شگردهای غیرقانونی ایشان که گاه به دلیل بی‌سوادی یا کم‌تجربگی دادرس، منتهی به نتیجه می‌شود. به همین دلیل در ماده ۴۴ قانون وکالت، «با اساس» بودن

سال‌ها بحث و جدل، دادگاه، رسیدگی منصفانه در دادرسی‌های مدنی را چنان حقی برای خواهان محسوب داشت که نمی‌توان وی را از مشاوره در خصوص آن محروم کرد. در پرونده‌ای دیگر که در سال ۱۹۳۲ در شهر بیرمنگام تحت رسیدگی بود،^۱ دادگاه بر حق دسترسی به کاردان حقوقی به عنوان یکی از لوازم فرصت اعطایی به طرفین دعوا برای طرح ادعا و دفاعیات به نحو منصفانه تأکید کرد و اظهار داشت:

«حتی انسانی باهوش و عالم، در دانش حقوق مهارت کمی داشته و گاه هیچ مهارتی ندارد... چنین شخصی نسبت به قواعد ادله ناآشنا بوده و همین ناآشنایی ممکن است زمینه‌ی محکومیت وی را به دلیل ارائه‌ی ادله یا دفاعیات بی‌ربط فراهم سازد... او از مهارت و دانش دقیق برای دفاع از خویش بهره‌مند نیست، حتی اگر فرد متشخصی باشد. چنین انسانی به دستان راهنمای مشاور نیاز دارد که وی را در تمام مراحل دادرسی همراهی کند».^۲

دلیل نیاز به مشاوره، به خصوص در پرونده‌های مدنی پیچیده آشکار است. از آن رو که دادرس نمی‌تواند، جانشین یا مدافع حقوق طرفی باشد که برخلاف طرف مقابل دعوا از اطلاعات حقوقی یا وکیل ماهر برخوردار نیست؛ لذا باید همزمان بی‌طرفی دادرس و رقابتی بودن دادرسی مدنی، با به کارگیری حقوقدانی برای دفاع، تضمین گردد (Medina, 1954). باید توجه داشت که گاه عدم دفاع در زمان لازم، شخص را برای همیشه از جزیی از حقوق مدنی محروم می‌سازد. به علاوه، گاه ممنوع شدن، ناتوانی یا عدم اطلاع در خصوص تهیه‌ی رونوشت دلیل خاص، عملاً به مفهوم بن بست عدالت در خصوص شخص محروم تلقی می‌گردد.^۳ چرا که نتیجه‌ی مستقیم عدم ارائه‌ی آن مدرک، شکست در دعوائی مطروحه می‌باشد.

² - "The Right to Counsel in Civil Litigation", Columbia Law Review, Vol. 66, 1966, p. 1330.

³ - Griffiny, Illinois (1965).

¹ - Powell v. Birmangam (1932); "Constitutional Law. Right to Counsel Guaranty of Sixth Amendment Not Part of Due Process of Fourteenth Amendment", Columbia Law Review, Vol. 42, No. 7, Sep 1942, pp. 1205-1208.

دعوی تقاضاکننده، از جمله شرایط پذیرش تقاضای معاضدت محسوب گردیده است.

اصل دسترسی به وکیل، مشاور و معاضدت قضایی تنها برای حمایت از فقرا نیست؛ چراکه وقتی تهیدستان از چنین حقوقی برخوردار باشند، افراد دارای توان مالی به طریق اولی می‌توانند برای خود وکیل انتخاب کرده و به دادگاه معرفی کنند.^۱ برخلاف استفاده‌ی رایگان از خدمات حقوقی در مفهوم عام آن، «وکالت انتخابی»^۲، محدودیتی از حیث ضرورت عدم مهارت موکل و قابل دفاع بودن پرونده ندارد. از این رو حتی حقوقدانان و وکلا نیز می‌توانند برای دفاع از حقوق خود در محاکم، وکیل انتخاب کنند. اصل چهارم از اصول دادرسی مدنی فراملی، به «حق استفاده از وکیل (حقوقدان)» اختصاص دارد. ضمانت اجرای این اصل این است که بر طبق این اصل، هریک از طرفین دعوا حق دارد تا وکیلی برای خود جهت اقدام از سوی خویش انتخاب و معرفی نماید. استقلال حرفه‌ای وکلا باید مورد احترام بوده و تکلیف وکیل به وفاداری نسبت به موکل و مسؤولیت او برای محرمانه نگه داشتن اطلاعات موکل، همواره برقرار است.

۴-۵- عدم رعایت اصل تناظر یا اصل توافعی بودن دادرسی

یکی از مهمترین ویژگیهای دادرسی عادلانه، تضمین حق برابری در مقابل دادگاه است. در این راستا باید پذیرفت که هریک از طرفین دعوا حق دارد از ادله و ادعاهای طرف مقابل مطلع شود، درباره آن مناقشه کند و همچنین ادعاها و ادله خود را مطرح سازد.^۳ این حق، در حقوق ایران وجود دارد؛ هرچند تصریح قانونی در مورد آن وجود ندارد.

در حقوق ایران هم خواهان و خوانده باید به حق اطلاع و دفاع طرف دیگر احترام بگذارند. قواعد نگارش دادخواست نشان می‌دهد که خوانده باید از جهات موضوعی دعوایی که علیه او طرح می‌شود آگاه شود و قواعد ابلاغ هم بیانگر این است که زمان و مکان رسیدگی باید به طرفین اطلاع داده شود تا امکان حضور در جلسه و دفاع از خود را داشته باشند.^۴ قواعد ابلاغ در تمام مراحل رسیدگی و حتی اجرای حکم قطعی و لازم الاجراست.^۵ بهتر است گفته شود که در هر قدم از دادرسی، اخطارهایی صادر می‌شود و تصمیماتی گرفته می‌شود که خوانده باید اصل و رونوشت اسنادی را که می‌خواهد به آن‌ها استناد کند در جلسه دادرسی حاضر نماید تا خواهان در جلسه دادرسی از آن‌ها آگاه شود و بتواند آن‌ها را مورد مناقشه قرار دهد و حتی برای رد اسناد خوانده از دادگاه استمهال کند. در مواردی که خوانده ی دعوی اصلی، دعوی متقابل اقامه کند، خوانده ی دعوی متقابل حق دارد برای تهیه پاسخ و ادله خود، تأخیر جلسه دادرسی را درخواست نماید.^۶ بنابراین ملاحظه می‌شود که خواهان و خوانده در اثنای رسیدگی، حق غافلگیرکردن دیگری را ندارند و در مقابل ادعا یا سندی که مطرح می‌کنند باید پاسخ دیگری را هم در خصوص موضوع بشنوند. عدم رعایت اصل تناظر، مصداق بی‌توجهی به قواعد آیینی محسوب می‌شود که می‌تواند موجب نقض رأی شود (Mohammadi & Gholipour Alamdari, 2016). در پایان، درخصوص تفاوت ضمانت اجرا در تشریفات دادرسی و اصول دادرسی بایستی گفت که اگر مشخص شود که یکی از اصول دادرسی نقض شد، تصمیم بدون هیچ قید و شرطی طبق بند ۳ ماده

^۱ - ماده ۳۱ ق.آ.د.م.

^۲ - مطابق با تبصره ماده ۳۱ قانون وکالت، «مقصود از وکالت انتخابی، وکالتی است که از طرف محکمه در موارد جزایی و از طرف کانون در امور حقوقی به آن‌ها ارجاع می‌شود».

^۳ محمدی، سام و قلی پور علمداری، مهران (۱۳۹۵)؛ مطالعه تطبیقی اصل تناظر در حقوق ایران و انگلیس، فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی، سال چهارم، شماره پانزدهم، ص ۱۰۹.

^۴ ر.ک: ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی.

^۵ متین دفتری، احمد؛ پیشین، ص ۳۴۲

^۶ ر.ک: ماده ۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی.

^۷ ر.ک: ماده ۱۴۳ قانون آیین دادرسی مدنی.

به اطلاع دادگاه رسانیده و دادگاه بدان توجه نکرده است (Shams, 2006).

تعیین مهلت تجدیدنظر خواهی در ماده ۳۳۶، فرجام خواهی در ماده ۳۹۷، اعاده دادرسی در ماده ۴۲۷ و موارد مشابه، مبین آن است که در خارج از مهلت‌های مذکور - به استثنای مواردی که عذر موجه مذکور در ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م در میان باشد - «فرض صحت» رأی صادره رعایت می‌شود و به عبارتی «فرض حقیقت بودن امر قضاوت شده» به عنوان فرضی که خلاف آن علی‌الأصول قابل اثبات نیست، اجرا می‌گردد (Katouzian, 2007).

لذا ضرورتی ندارد که رأی صادره «موافق حقیقت و واقعیت امر» باشد،^۳ بلکه.. قانونگذار حق اقدام قانونی (دعوا) را نسبت به هر حق اصلی که مورد نزاع باشد منحصرأً یک بار مجاز می‌داند؛ با صدور حکم، دعوا (حق مراجعه به مراجع قضاوتی) برای اصحاب اختلاف، قانوناً منتفی می‌گردد و حق اصلی، ضمانت اجرای قانونی خود را از دست داده و دعوا زائل می‌شود (Shams, 2006).

در حقوق انگلیس، ارکان اعتبار امر قضاوت شده و منع دادرسی مجدد در پرونده کیفری کونلی^۴، توسط قاضی موریس^۵ مورد تحلیل قرار گرفته است. بر همین مبنا، بعدها بندهای (۲) و (۵) ۵۴ «قانون دادرسی و تحقیقات کیفری»^۵ مصوب ۱۹۹۶، دادرسی برخلاف مرور زمان یا هر دلیل دیگری که دادرسی را منع می‌کند، به مقتضای عدالت و در شرایط خاصی، توسط مجلس اعیان به رسمیت شناخته شده است. این منطق، علی‌رغم مغایرت آن با اصولی همچون «برائت» یا منع دادرسی مجدد، امکان دارد با معیارهایی که بسیار بهتر از این اصل و ناشی از عدالت یا منافع عمومی هستند، تأیید گردد.^۶

۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی باطل است، اما در صورت عدم رعایت و نقض تشریفات، باید بر حسب مصادیق هریک، ضمانت اجرای نقض آن را تعیین کرد که ممکن است در برخی موارد موجب نقض تصمیم قضایی شود و پاره‌ای دیگر به اصل تصمیم خلال وارد نکند اما برای مقام قضایی تصمیم‌گیرنده تعقیب انتظامی را در پی داشته باشد.

حال، آیا می‌توان دیدگاه را به این نحو نیز مطرح ساخت که عدم مراعات «قانون» و ضمانت اجراهای آن به عنوان ملاک عدالت یا صرف نظر از آن، نباید خللی در نتیجه حاصله داشته باشد و نتیجه مذکور - در هر حال - لازم الاتباع است؟

در پاسخ، باید میان ادعای نقض قانون و اثبات آن، قائل به تفکیک شد. در حالت نخست، ادعا علی‌الأصول نمی‌تواند تا زمانی که اثبات نشده، موجد اثری باشد. ولی اگر نقض قانون با دلیل مسلم اثبات شود، در فقه رأی صادره نقض می‌شود و مدتی برای این نقض پیش بینی نشده است. برای مثال، اگر پس از صدور رأی، فسق شهودی که شهادتشان مبنای صدور رأی بوده، اثبات شود، رأی صادره نقض می‌شود.^۱

با این حال، در شرایطی حتی اثبات نقض مسلم قانون نیز نمی‌تواند منجر به نقض رأی شود. این امر، ممکن است ناشی از تصریح قانونی بر عدم نقض رأی در صورت اثبات تعارض آن با قانون یا منقضی شدن مهلتی باشد که مطابق با قانون برای تجدیدنظر خواهی از آن اندیشیده شده است. برای مثال، به تصریح ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م و استفاده از ملاک آن در مورد ماده ۳۵۲ همان قانون، اثبات عدم صلاحیت محلی دادگاه صادر کننده رأی بدوی تنها در صورتی موجب نقض آن خواهد بود که متقاضی نقض، علاوه بر اثبات این امر، ثابت کند که این موضوع را به عنوان ایراد، در موعد،

۱ - «ولو حکم بالظاهر ثم تبين فسقها وقت الحكم نقضه ولا يجوز أن يعدل علی حسن الظاهر»؛ محمدجواد حسینی عاملی، مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة، المجلد العاشر، دار إحياء التراث العربی (بی تا).

۲ - همان.

3 - Connelly v. DPP (1964).

4 - John William Morris, Baron Morris of Borth-y-Gest (11 September 1896 - 9 June 1979); a British judge

5 - Criminal Procedure and Investigation Act 1996.

6 - Christopher, Allen, Practical Guide to Evidence, Cavendish Publishing, Third Edition 2004, pp. 328-329

رأی غیر قابل تجدید نظر باشد، رسیدگی مجدد به آن را از دادگاه درخواست کند» (Eftekhar Jahromi & Shahbazinia, 2004).

همین تحلیل از اعتبار امر مختومه در حقوق فرانسه (Nadeau, 1963) و آلمان (Millar, 1940) ارائه می‌شود. دیدگاه کلی، علاوه بر به رسمیت شناختن فرض اعتبار امر قضاوت شده در رابطه طرفین، حکم مشمول فرض مذکور را در رابطه طرفین و اشخاص ثالث نیز، اگر به عنوان دلیل ارائه شده باشد، مشمول قاعده می‌داند (Steakley & Howell, 1974) و لذا دادگاهی که در مقام رسیدگی به پرونده‌ای است که در ضمن آن، حکم قطعی و نهایی به عنوان دلیل ارائه شده است، اولاً، نمی‌تواند وارد ماهیت حکم مذکور شده و صحت یا عدم صحت آن را بررسی نماید. ثانیاً، در حدود حکمی که قبلاً در ماهیت صادر شده، نمی‌تواند تصمیم متفاوتی بگیرد؛ مگر اینکه عروض شرایطی، وضعیت را تغییر داده باشد.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش ضمانت اجرای اصول دادرسی منصفانه در رسیدگی‌های مدنی در حقوق ایران و انگلیس مورد شناسایی و ارزیابی قرار گرفت. ضمانت اجرای دادرسی منصفانه در رسیدگی‌های مدنی در حقوق ایران شامل اصل برائت، رعایت اصل دادرسی توسط مقامی بی‌طرف، اصل علنی بودن دادرسی، رعایت اصل بهره‌مندی از وکیل، اصل تناظر یا اصل ترافعی بودن دادرسی و... می‌باشد. در نهایت یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که اصول دادرسی منصفانه در رسیدگی‌های مدنی در حقوق انگلیس و حقوق ایران و همچنین ضمانت اجرای آن‌ها مشترک است. اما نکته بسیار مهمی که نباید از نظر دور داشت این است که در هر دو حقوق ایران و دادگاه‌های انگلیس اصول دادرسی

در دیدگاه جدایی عدالت و انصاف از دادرسی مدنی، همه چیز بر محور «نتیجه‌گرایی» تحلیل می‌شود. دادرسی، بالاخره پس از طی مراحل - درست یا نادرست - منتهی به رأی می‌شود که اگر قاطع ماهوی اختلاف بین طرفین در حد متعارف باشد، باید معتبر شناخته شود و نمی‌توان با تعرض به نتایج حاصله، پس از نهایی شدن رأی صادره، دادرسی مجددی را که اصولاً نتیجه‌ی متفاوتی نخواهد داشت، شروع کرد. به همین دلیل، برخی از اساتید حقوق برای تصدیق فرض اعتبار امر قضاوت شده، به دلایلی همچون «ضرورت پایان یافتن دعوا» و «حفاظت از افراد جامعه از خطرهای تعقیب مجدد» استناد کرده‌اند (Ashouri, 1999).

از همین رو، باید بر این اعتقاد بود که قانون، آنجا که بدون توجه به درستی یا نادرستی تشریفات که طی شده، دادرسی انجام گرفته را معتبر و تکرار یا بازبینی آن را پس از طی مراحل خاصی، غیرممکن تلقی می‌کند، هیچ توجهی به عدالت یا انصاف یا «اصل تشریفات بودن دادرسی مدنی» ندارد. بنابراین، اگر دعوی که سابقاً بین همان خواهان و خوانده «یا اشخاصی که اصحاب دعوا قایم مقام آنان هستند، رسیدگی شده نسبت به آن حکم قطعی صادر شده باشد»، خوانده می‌تواند ضمن پاسخ، نسبت به ماهیت دعوا ایراد کند (بند ۶ ماده ۸۴ ق.آ.د.م) و دادگاه در صورت احراز وارد بودن این ایراد، «قرار رد دعوا» صادر می‌نماید (ماده ۸۹ ق.آ.د.م). به طور کلی، حق مراجعه به دادگاه در قالب ادعای خواهان و توأم شدن آن با دفاع خوانده، یک بار برای همیشه به وجود می‌آید^۱ و پس از طی مراحل دادرسی، در صورتی که منتهی به حکم یا قرار سقوط دعوا شود، برای همیشه از بین می‌رود. در انگلیس اعتقاد بر این است که «هنگامی که موضوعی، مورد سازش قرار گیرد یا در یک دادگاه صالح نسبت به آن تصمیم‌گیری شود، هیچ یک از طرفین مجاز نخواهند بود، آن را مجدداً طرح نمایند یا چنانچه

^۱ باشد. او نیز در وضعیتی مشابه خواهان، حق طرح همان دعوا، با همین موضوع و همان سبب و علیه همان خواهان را از دست می‌دهد.

^۱ - دقیقاً به همین دلیل است که اگر خوانده، اطلاعی از جریان دادرسی به طرفیت او نداشته باشد، در قالب «حق واخواهی» حقوق دفاعی خویش را حفظ می‌کند، زیرا با قطعیت حکم صادره علیه وی - ولو اینکه اطلاعی از آن نداشته

منصفانه در قوانین تدوین نمایند و در قوانین صراحتاً به آن تصریح داشته باشند؛ چراکه بدون اصول دادرسی منصفانه آرای محاکم قضائی فاقد ارزش و اعتبار در نزد جامعه حقوقی است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The principle of fair trial, as a cornerstone of judicial systems in both national and international contexts, embodies a collection of foundational procedural rights aimed at ensuring justice and equality before the law. In modern jurisprudence, particularly within the frameworks of Iranian and English civil law systems, these principles manifest as strategic procedural rights that guide judicial behavior and case adjudication. Despite cultural, structural, and legal differences, both systems share common ground in recognizing these principles, though their enforcement mechanisms differ substantially. Historical shifts in England, particularly following the post-1998 Civil Procedure Rules reform, emphasized judicial case management and equality of arms, whereas Iranian law roots its principles in both Islamic jurisprudence and constitutional mandates, such as rights to counsel, public trial, and due process. Yet in both systems, these principles often operate without explicit statutory guarantees. Instead, their implementation relies heavily on implicit judicial recognition and professional adherence to the spirit of fairness, rather than codified legal sanctions. Theoretical reflections, particularly from positivist and realist schools of legal philosophy, provide a rich context for evaluating how these principles are internalized or sidelined depending on the nature of the dispute, the

منصفانه به صراحت دارای ضمانت اجرا نبوده و ضمانت اجرایی که بیان کردیم به دلیل پذیرفته شدن روح اصول دادرسی منصفانه که در قوانین ایران و انگلیس به آن اشاره شده است می باشد و نه اینکه ضمانت اجرا صراحتاً برای دادرسی منصفانه در نظر گرفته شده باشد؛ بلکه پابندی قضاتی که دست پرورده اساتید صاحب دکترا و علمای حقوق هستند، ضامن اعمال اصول دادرسی منصفانه است. پیشنهاد می گردد قانونگذاران در کشورهای اروپایی و حقوق ایران ضمانت اجرای صریح درخصوص دادرسی

political climate, and the interpretive role of judges in bridging legal form with ethical substance (Ashouri, 1999; Kelsen, 1960; Millar, 1940).

The methodology of this comparative analysis employed a descriptive-analytical approach rooted in doctrinal legal research. Sources included statutory texts, court precedents, international human rights instruments (such as the Universal Declaration of Human Rights and the European Convention on Human Rights), and jurisprudential literature. The core analytical premise centered on assessing the "enforceability" of strategic procedural principles, such as impartiality of judges, presumption of innocence, public hearing, right to counsel, and the adversarial nature of proceedings. In both Iranian and English civil law, while these are recognized, they often lack robust enforcement provisions. For example, the right to an impartial judge is enshrined in theory but in practice may depend on procedural rules for judge recusal or appeals, rather than direct legal sanctions. Similarly, the right to public hearings is universally proclaimed, yet courts frequently invoke exceptions for confidentiality, morality, or state security, creating discretionary spaces that potentially dilute the principle. The absence of defined procedural safeguards, such as compulsory presence of jury panels or state-funded counsel in civil trials, highlights a systemic gap between rhetorical adherence

and operational realization of fair trial norms. Hence, even within systems lauded for legal rigor, such as English common law, practical enforcement often hinges on judicial discretion and institutional ethics rather than codified legal imperatives (Hashemi, 2008; Medina, 1954; Shams, 2006).

The discussion of civil litigation in both jurisdictions reveals overlapping conceptualizations of a "civil claim" and the procedural structures for their adjudication. In Iranian legal doctrine, as articulated by jurists such as Katouzian and Jafari Langroudi, a civil claim involves asserting a right violated or contested, and seeking remedy through judicial intervention (Jafari Langroudi, 2008; Katouzian, 2007). This definition is nuanced further by distinctions between primary claims, counterclaims, and preliminary objections. English law similarly embraces a definition of civil proceedings that captures both tort and contract disputes, but also allows for private claims arising from criminal acts, so long as the objective remains compensatory rather than punitive (Hormozi et al., 2018). The convergence lies in both systems acknowledging the adversarial structure of litigation—where plaintiffs and defendants are entitled to equal participation, defense, and presentation of evidence. However, divergence emerges in the procedural strictness of rules regarding disclosure, timing, and judicial intervention. English courts, under the CPR, provide the judge significant leeway in managing the timeline and admissibility of evidence. Iranian courts, while guided by procedural statutes, tend to focus more on written submissions and judge-led inquiries. These systemic differences ultimately shape how strategic principles—like the right to be heard or to respond—are operationalized, with English courts leaning toward managerial adjudication and Iranian courts emphasizing formal procedural propriety (Beaney, 1963).

The enforceability of strategic principles is critically examined through the lens of legal philosophy and international human rights practice. Positivist thinkers like Austin and Kelsen argue that legal rules derive their authority from codified norms rather than moral imperatives, implying that unless enforcement mechanisms are stipulated in statute, their observance is voluntary or symbolic (Kelsen, 1960). In contrast, legal realists and moral philosophers—such as Llewellyn and Dworkin—propose that principles like fairness and justice are embedded in the moral fabric of legal interpretation, and thus must guide judicial reasoning even in the absence of statutory mandates (Llewellyn, 1960). This tension is evident in fair trial jurisprudence, where courts occasionally invoke notions of "natural justice" to overturn decisions that, while procedurally valid, violate deeper ethical expectations. For example, failure to provide legal counsel in complex civil cases can undermine a party's ability to present a coherent defense, effectively skewing the adversarial balance. Iranian legal tradition, while grounded in Islamic jurisprudence, similarly acknowledges moral obligations in judicial proceedings, albeit within the bounds of established religious and constitutional texts. Both systems thus operate in a hybrid zone—where formal legality and ethical legitimacy intersect to shape judicial practice. Yet the lack of explicit enforcement rules often reduces these principles to interpretive preferences rather than binding legal norms (Ashouri, 1999; Holines, 1996; Speziale, 2018). The comparative analysis also considers the implications of procedural violations and their legal remedies. In Iranian civil procedure, specific provisions (e.g., Article 371 of the Code of Civil Procedure) stipulate that violations of fundamental principles—such as denial of counsel, non-public hearings, or partial adjudication—can lead to annulment of

judgments. However, this is conditioned on proving that such violations materially affected the outcome or breached essential justice guarantees. In English law, breach of procedural norms may trigger appeals or judicial review, but not all violations are deemed reversible errors. Some, like failure to disclose evidence or improper service of process, may be cured through court discretion, especially if no demonstrable prejudice occurred. The legal doctrine of "res judicata" and the principle of finality of judgments also play a critical role. Once a civil case is concluded, reopening it requires compelling justification, often rooted in procedural miscarriage rather than substantive injustice (Katouzian, 2007; Steakley & Howell, 1974). This underscores the delicate balance courts must maintain between procedural integrity and institutional efficiency. While fairness remains the aspirational benchmark, legal finality often overrides re-litigation unless violations are egregious and irremediable. In both legal traditions, the implicit message is clear: procedural rights are meaningful only to the extent they are enforceable, and enforceability depends on a combination of codified law, judicial ethics, and appellate oversight.

In synthesizing the findings, the study concludes that although Iranian and English civil law both endorse the strategic principles of fair trial, their actual legal force varies depending on context, institutional capacity, and normative interpretation. The shared recognition of rights to counsel, public hearings, impartial adjudication, and adversarial balance forms a common legal heritage influenced by international human rights instruments. Yet, the absence of explicit enforcement guarantees renders these principles vulnerable to discretionary application or symbolic enforcement. The research recommends that legislators in both jurisdictions move toward statutory

codification of enforcement mechanisms for fair trial rights. This could include mandatory reversal provisions for certain violations, clearer appellate standards, and procedural training for judges. Furthermore, public trust in the judiciary, as the findings suggest, hinges less on the formal existence of rights and more on their consistent, transparent, and predictable enforcement. Only through such structural reforms can the aspiration of a truly fair trial be meaningfully realized in civil justice systems.

References

- Ashouri, M. (1999). *Criminal Procedure* (Vol. 1). Samt Publications.
- Beane, W. M. (1963). The Right to Counsel: Past, Present, and Future. *Virginia Law Review*, 49(6), 1157. <https://doi.org/10.2307/1071050>
- Eftekhari Jahromi, G., & Shahbazinia, M. (2004). A study of the estoppel rule in English and American law. *Legal Journal of the Legal Services Office*(30).
- Goldoust Joibari, R. (2008). *General Principles of Criminal Procedure*. Mizan Publishing.
- Grey, T. C. (1988). Holmes and Legal Pragmatism. *Stanford Law Review*, 41. <https://doi.org/10.2307/1228740>
- Hashemi, M. (2008). *Constitutional Law of the Islamic Republic of Iran* (Vol. 2). Mizan Publishing.
- Hohfeld, W. N. (1913). Fundamental Legal Conceptions as Applied in Judicial Reasoning. *Yale Law Journal*, 23. <https://doi.org/10.2307/785533>
- Holmes, O. W. (1996). The Path of the Law. *Harvard Law Review*, 110, 992.
- Hormozi, K., Moazzenzadegan, H., & Alavi, S. H. (2018). The nature and effects of filing a civil action in criminal courts. *Quarterly Journal of Criminal Law Research*, 6(22).
- Jafari Langroudi, M. J. (2008). *Expanded Legal Terminology* (Vol. 1). Ganj-e Danesh.
- Katouzian, N. (2007). *Res Judicata in Civil Actions*. Mizan Publishing.
- Kelsen, H. (1960). The Pure Theory of Law and Analytical Jurisprudence. In Kelsen & R. Second (Eds.), *What is Justice?* (pp. 178-179). University of California Press.
- Llewellyn, K. N. (1960). *Common Law Tradition: Deciding Appeals*. Little, Brown.
- Medina, H. R. (1954). Procedural Reform and the Achievement of Justice. *Washington and Lee Law Review*, 11, 142.

- Millar, R. W. (1940). The Historical Relation of Estoppel by Record to Res Judicata. *University of Illinois Law Review*, 35, 44.
- Mohammadi, S., & Gholipour Alamdari, M. (2016). A comparative study of the principle of adversariality in Iranian and English law. *Quarterly Journal of Private Law Research*, 4(15).
- Nadeau, A. (1963). L'autorité de la Chose Jugée. *McGill Law Journal*, 9, 102-123.
- Shams, A. (2006). *Civil Procedure* (Vol. 1). Darack Publishing.
- Speziale, M. (2018). Langdell's Concept of Law as Science: The Beginning of AntiFormalism in American Legal Theory. *Vermont Law Review*, 5.
- Steakley, Z., & Howell, W. U. (1974). Ruminations on Res Judicata. *Southwestern Law Journal*, 28, 355.
- Valentine, D. G. (1962). The Nielsen Case, The European Commission of Human Rights. *International and Comparative Law Quarterly*, 11(3), 836-839.
<https://doi.org/10.1093/iclqaj/11.3.836>
- Zahle, H. (2003). Legal Doctrine between Empirical and Rhetorical Truth, A Critical Analysis of Alf Ross' Conception of Legal Doctrine. *European Journal of International Law*, 14(4), 807-815.
<https://doi.org/10.1093/ejil/14.4.801>